

نگاهی به فیلم «داستان استریت» که یکی از بهترین فیلم‌های جاده‌ای تاریخ سینماست

سفر قهرمانانه پیرمردی بیمار با ماشین چمن‌زنی!

احمد محمد تبریزی
روزنامه‌نگار

دبويد لينچ یکی از کارگردانان بزرگ و تا حدودی عجیب و غریب تاریخ سینماست. سبک خودش را در فیلمسازی دارد و فیلمسازی مؤلف محسوب می‌شود. به‌خاطر همین جنس نگاه و سبک فیلمسازی متفاوت، فیلم‌های لینچ، جهانی متفاوت را پیش‌روی مخاطبان قرار می‌دهد. در میان فیلم‌های این کارگردان خلاق، «داستان استریت» یکی از متفاوت‌ترین فیلم‌ها به حساب می‌آید. داستان پیرمردی که سفری اعجاب‌انگیز و ۳۱۷ مایلی را با ماشینی چمن‌زنی برای دیدن برادرش شروع می‌کند.



جوانی مثل رعد و برق می‌گذرد!

آلویس در سفر با آدم‌های مختلفی روبه‌رو می‌شود. با آنها از زندگی‌اش می‌گوید، با آنها همدلی می‌کند و از آنها محبت می‌بیند. یکی از بخش‌های طلایی فیلم، مربوط به زمانی است که او وارد کمپ جوانان دوچرخه‌سوار می‌شود و با آنها گرم صحبت می‌شود. حرف‌های آلویس با جوانان یک مانیفست برای زندگی است. هنگام شب، زمانی که همه دور آتش جمع شده‌اند و گرم صحبت هستند، آلویس از روزگار جوانی‌اش به آنها می‌گوید. برایشان تعریف می‌کند تا وقتی جوانید درباره پیر شدن فکر نمی‌کنید و زمانی که پیر می‌شوید و ناتوان هستید، همیشه حسرتش را می‌خورید که چرا از جوانی‌ام بهره نبردم. آلویس در بخشی از حرف‌هایش می‌گوید که جوانی مثل رعد و برق می‌گذرد و آدم جوانی را در غفلت سپری می‌کند. وقتی یکی از جوانان از آلویس می‌پرسد بدترین قسمت پیری چیست، پیرمرد خیلی کوتاه و عمیق بدترین قسمت پیری را چنین توصیف می‌کند: «بیادت میاد یک وقت جوون بودی!» حرف‌های آلویس حسرت‌ها و افسوس‌های او را نشان می‌دهد. از حرف‌های آلویس چنین برمی‌آید که او در جوانی یک زندگی نزیسته داشته و حالا با حسرت به آن دوران نگاه می‌کند. جوانی مثل خوابی زیبا سپری شده و حالا پیری با خودش ناتوانی و بیماری آورده است. موضوعی که پذیرش آن برای آلویس سخت و ناراحت‌کننده است. پیرمرد در زندگی چند راز دردناک بزرگ دارد که کمتر درباره‌شان با دیگران حرف زده است و حال این سفر فرصتی را مهیا می‌کند تا با غریبه‌ها به دردناک‌ترین و سیاه‌ترین بخش‌های درونش برود و سفری را در درونش شروع کند. او برای دخترش که دیگران به او برچسب کم عقل بودن می‌زنند ناراحت است و از اینکه در جوانی و در زمان جنگ یکی از هم‌زمانش را اشتباهی کشته، احساس گناه می‌کند. او در سفرش با غریبه‌ها از دردها و رنج‌هایش می‌گوید تا به سبکی برسد.

تصفیه روحی

زمانی که دیگران می‌خواهند به آلویس کمک کنند، او پیشنهاد کمک را رد می‌کند و می‌گوید خودش باید به تنهایی کار را تمام کند. این سفر معنایی تازه به زندگی آلویس داده. او در پیری در حال آموختن درس‌های زیادی از زندگی است و در عین حال از تجربیات و مسائل مختلف زندگی‌اش برای دیگران می‌گوید. وقتی دو برادر دوقلو را می‌بیند که با همدیگر سر ناسازگاری دارند، با یادآوری قصه زندگی خودش رو به آنها می‌گوید که برادر، جان آدمی است و هیچ‌کسی مثل برادر آدم را نمی‌شناسد. او توضیح می‌دهد که خشم و غرور وقتی با سوءتفاهم درمی‌آمیزد، تبدیل به زهری کشنده برای روابط آدم‌ها می‌شود. آلویس سرانجام با سختی و مشقت زیاد، پس از پنج هفته برادرش را می‌بیند. هر دو، پیر، بیمار و درمانده هستند و برادر باورش نمی‌شود که آلویس این همه راه را برای دیدن او با ماشین چمن‌زنی طی کرده است. شاید ملاقات و رسیدن به برادر هدف مهمی برای آلویس به شمار می‌رفت ولی از همه مهمتر، مسیری است که او طی کرده. به همین خاطر کارگردان خیلی روی رسیدن دو برادر تمرکز نکرده و تمام وقت فیلم را روی سفر جاده‌ای آلویس گذاشته است. سفر آلویس با ماشین چمن‌زنی‌اش که با سختی‌ها و اتفاقات زیادی همراه است، حکم سلوکی شخصی را برای او دارد. پیرمرد هنگام روبه‌رو شدن با گره‌ها، خاطرات و رسوب‌های فکری‌اش به تصفیه روحی می‌رسد. به قول قهرمان فیلم، این سفر برای خورد کردن غرور و منیت آغاز شد و او را به معنایی جدید در زندگی رساند.

تصمیم مهم پیرمرد

«آلویس استریت» پیرمردی لجوج، بکندنده و سرسخت است که سلامتی‌اش به خطر افتاده؛ چشمانش به خوبی نمی‌بیند، نمی‌تواند درست راه برود و وضع ریه‌هایش تعریف چندانی ندارد. دکتر به او هشدار می‌دهد باید تغییراتی در زندگی‌اش ایجاد کنی ولی گوش آلویس به این حرف‌ها بدهکار نیست. او همچنان کار خودش را می‌کند و همان سبک زندگی قبلی‌اش را ادامه می‌دهد. این پیرمرد لجوج به مدت ۱۰ سال است که با برادرش قهر کرده و در این مدت همدیگر را ندیده‌اند. برادرش در شهری دور زندگی می‌کند و روزی به آلویس خبر می‌دهند که حادثه‌ای برای او پیش آمده. همین خبر کوتاه، جرقه شروع یک سفر طولانی را می‌زند؛ آلویس می‌خواهد برادرش را ببیند. اما زدن به دل جاده با وضع سلامتی آلویس کار ساده‌ای نیست. همه او را از سفر منع می‌کنند و نگرانش هستند ولی آلویس برای انجام سفر مصمم است. او باید ۳۱۷ مایل برود تا به برادرش برسد، ولی چگونه می‌خواهد این کار را انجام دهد؟ پیرمرد گواهینامه ندارد. پس تصمیم می‌گیرد با ماشین چمن‌زنی‌اش سفر کند. یک تصمیم محیرالعقول که با تعجب و مخالفت دختر و آشنایانش روبه‌رو می‌شود.

تلاش برای انجام سفر

گوش پیرمرد به حرف کسی بدهکار نیست.

این سفر برای آلویس یک رفتن معمولی نیست. این سفر برای او به مفهوم خورد کردن غرور و است. غروری که اجازه نداد برادرش را ببیند. پس او باید هر چیزی که مانع دیدن برادرش شده را پشت‌سر بگذارد و به هدفش برسد

